

(فایل این جلسه از کیفیت مناسبی برخوردار نیست)

تفسیر سوره بقره جلسه ۵۵

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۵۷)

ای مؤمنین! کسانی که از دین شما، «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»؛ هر کسی از دین مرتد بشود، خدا در آینده یک قومی را خواهد آورد که این‌ها «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ این‌ها خدا را دوست دارند، خدا هم این‌ها را دوست دارد و این‌ها دارای این ویژگی هستند.

اگر مشرکین با شما پیکار نمی‌کنند یعنی توانسته‌اند شما را مرتد کنند

(۰۹: ۰۳) گفتیم این بحث ارتداد وسط این بحث بسیار تعیین‌کننده‌ای است، به دلیل فضای سوره که اصلاً ارتداد چه در این آیه، چه در آیه‌ی بقره، معنی ارتداد دقیقاً این نیست که شخص بیاید و کافر بشود، آن‌جا داشت: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره: ۲۱۷) که آیه بسیار مهمی است؛ یعنی همواره با شما پیکار می‌کنند تا این‌که شما را از دین خود مرتد کنند، خود این یک شاخص است، این شاخص شاخصی است که اگر دیدید با شما پیکار نمی‌کنند، بدانید که توانسته‌اند شما را مرتد کنند! اگر با شما هیچ پیکاری ندارند، هیچ کاری به کار شما ندارند، اگر شما پنج وعده هم نماز بخوانید، روزه هم بگیرید، هر کاری هم از این قسم

کارها بکنید، اگر دیدید که کاری به کار شما ندارند، بدانید که شما را از دین خود مرتد کردند، آن آیه خیلی شاخص است، «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (۳۸: ۰۴)

کسی مرتد نیست که در برابر مؤمنان رام و در برابر کافران سستبر است

آن موقع اگر ارتداد رخ بدهد، خدا به عنوان یک سنت اصلاً این را بیان کرده و این آیات آیاتی صرفاً در شأن نزول نیست، گرچه یک شأن نزول تامی دارد، این به عنوان یک سنت است که خدا اقوامی را می آورد که آن موقع، ویژگی در مقابل ارتداد یک چنین ویژگی است، یعنی اگر شما مرتد شدید یعنی چنین ویژگی‌هایی را نداشتید، آن وقت معلوم می شود چرا آن آیه‌ی سوره‌ی بقره این طور است، (۱۹: ۰۵) به این آیه‌ی ۵۴ مائده دقت کنید، این آیات را سرسری نخوانید، بحث این است که اگر شما مرتد شدید از دین خود، خدا یک قومی را می آورد که مرتد نیستند از دین خود، خوب این که مرتد نیستند به قرینه‌ی مقابله، پس چه هستند؟ این‌ها این ویژگی را دارند که مرتد نیستند که «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ این‌ها رام در مقابل مؤمنین هستند «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» هستند؛ صلب و نفوذناپذیر در مقابل کفار هستند، خیلی غلیظ و سستبر برخورد می کنند.

امروز کسی آمده بود از ما سؤال می کرد، این که امام فرموده‌اند که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند، این مثلاً مصداق بی ادبی نیست؟ که من هم خندیدم، عجیب است، یعنی این کسانی که خودشان را به ادب می زنند، یک مرتبه می بینید بدترین حرف‌ها را در Face book برای لجن مال کردن یک نفر، کاریکاتور کشیدن یک نفر، جوک ساختن راجع به یک نفر، این‌ها این کار را می کنند، راجع به مؤمنین می کنند، نه راجع به تازه کافرین! راجع به مؤمنین این کار را می کنند، این‌ها بی ادبی نیست! اما جمله‌ای که هیبت دشمن را بشکند و اِبهت آن را بشکند، آن موقع این جمله بی ادبی است، باز یک کسی sms زده بود که این که آقا فرموده بودند مثل سگ دروغ می گویند، این فحاشی نیست؟ گفتم می دانید به چه کسی گفتند مثل سگ دروغ می گویند؟ به صهیونیست‌ها گفتند، اولاً تازه شما منظور ایشان را نفهمیدند، مثل سگ دروغ می گویند، مگر سگ

دروغ می‌گوید؟ این یک اصطلاح است؛ چون سگ که دروغ نمی‌گوید، تازه این توهین به سگ است، اگر در حقیقت یک اشکالی به این جمله وارد بشود، در حقیقت سگ چون که مدام یک کاری را مدام می‌رود و می‌آید انجام می‌دهد، از این جهت است که یک کسی که پشت بند همدیگر دروغ می‌گوید می‌گویند مثل سگ دروغ می‌گوید، این اصلاً یک ضرب المثل است؛ یعنی مثل سگ این کار را دارد انجام می‌دهد، در حقیقت که مدام می‌آید و می‌رود و این کار را انجام می‌دهد. این است که کسی در مقابل دشمن یک طوری بکند که اِثْهت دشمن را بشکند، و بگوید تو هیچ چیزی نیستی، به هر جهت محتوای آن این است که تو هیچ چیزی نیستی، این «أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ و در این راه خود او هم از ملامت ملامت‌گری نمی‌ترسد. (۴۴: ۰۸)

این آیه را بگذارید کنار آن آیه‌ی سوره‌ی بقره که «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ»، «حَتَّى يَرُدُّوكُمْ» آن یعنی چه؟ تفسیر آن، این آیه‌ی ۵۴ است که با شما مبارزه می‌کنند که این نشوید، سوره‌ی بقره را، مدام می‌گویم سوره‌ی بقره، یادتان هست که کدام آیه را می‌گویم دیگر؟

(۲۲: ۰۹) آیه‌ی ۲۱۷ بقره، در معنای رده است، معنای رده همین است، آن ارتداد فقهی بعدش بار به این بحث شده است و اگر نه اصلاً بحث ارتداد فقهی به این معنا، محتوای اصلی این آیات نیست، اصلاً به سر و ته قضیه نمی‌خورد، یعنی آن‌ها بعداً بار به این آیه شده که با شما همواره مبارزه می‌کنند تا شما را از دین خود رد بکنند، که هر کسی از دین خودش ارتداد پیدا بکند «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ»؛ این در حقیقت کافر است، اگر در حالت ارتداد بمیرد، این «فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

کفر فقط به معنای خروج از اسلام نیست

باز دوباره آیه‌ی ۱۰۰ آل عمران را ببینید، اصلاً معنای رده و ارتداد در فضای سیاسی قرآن این است و یک تطبیق بدهید، آن موقع درمی‌آید، یک تطبیقی حتی با زمان الان بدهید تا آیات معنای خودش را نشان بدهد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا قَرِيبًا مِنَ الَّذِينَ آوْتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ

إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ»؛ می‌گوید که اگر شما فریقی از این «أوتُوا الْكِتَابَ» را تبعیت نکنید، اطاعت نکنید، این‌ها «يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ»؛ این‌ها شما را بعد از ایمان‌تان کافر می‌کنند، کفر که می‌دانید فقط به معنای خروج از اسلام نیست، کفر بارها نشان دادیم، کفر در قرآن گاهی اوقات به انجام ندادن یک فرع فقهی است حتی، یعنی شما گاهی اوقات می‌گویید که کفر منظورش آن کفر، همان آیه‌ای را مثال زدیم در حج که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷)؛ یعنی کسی که حج نرود را می‌گوید «وَمَنْ كَفَرَ» یعنی کسی که به این فرع فقهی ملتزم نشده، کافر شده!

باز آیه‌ی ۱۰۲ آن را نگاه کنید تا در این فضای رده قرار بگیریم که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»؛ شما حق تقوا را انجام بدهید، یعنی «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» شما آن حق تقوا را انجام بدهید، یعنی خوب از خدا بترسید، و در مقابل آن، آن موقع «وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ نمیرید مگر این‌که مسلم بمیرید، پس معنای رده و ارتداد این‌که «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» نه به این معنایی که می‌خواهد شما را از دین، به معنای آن اسلام و از کل اسلام بردارند ببرند در کفر، نه! بلکه با آیه‌ی ۵۴ مائده وقتی که شما سیاق‌بندی می‌کنید، در می‌آید که می‌خواهند شما را از این حالت بگیرند، از چه حالتی؟ از این حالتی که «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» می‌خواهند شما این‌گونه نشوید، و اگر این نشوید دیگر با شما مبارزه نمی‌کنند، شاهد آن هم همین، اگر این نباشد دیگر با شما مبارزه نمی‌کنند، ولو این‌که آداب دینی خود را داشته باشید، ولو آداب دینی را، حتی ریزترین آداب دینی مثل سینه زدن برای ابی عبدالله و عزاداری و همه‌ی این‌ها را هم داشته باشید هیچ کاری به کار شما نخواهند داشت، پس این معنای ارتداد در معنای این بحث مهم است. (۱۴: ۱۴)

تنها مسئله رهبری است که دشمن را نا امید می‌کند

می‌خواهیم وارد آیه‌ی ۵۵ بشویم، پس این معنای ارتداد را ما باید حواسمان باشد، باز دوباره برگردید اوایل سوره، چرا اصرار دارم با این ترکیب وارد بشویم؟ چون در غیر این صورت اشکالاتی به آیه‌ی ۵۵ وارد می‌شود که حضرت علامه را واداشته هم قبل از این که وارد این دسته آیات بشوند، هم ذیل خود همین یک آیه، تصریح کنند که این آیه بی‌ربط به آیات قبلی خود است، یعنی آیه‌ی ۵۵ و آیه‌ی ۵۶ هیچ ارتباطی به آیات قبل ندارد و کلاً می‌روند در این مود از بحث که همه‌ی آیات که با هم نازل نشده! یا به این ترتیب که نازل نشده! بلکه در مواقف و جایگاه‌های متعددی نازل شده و به دستور پیغمبر در این جاها گذاشته شده، پس این آیه به آیات بالایی خود هیچ ربطی ندارد، خوب این جای این سؤال را باقی می‌گذارد که چرا این آیه این‌جا گذاشته شده؟ یعنی اگر این آیه به آیات قبل ربط ندارد و نه تنها ربط ندارد، بلکه رهن می‌شود، یعنی گذاشتن آن به یک نوعی در این‌جا، رهن خواهد شد، باید یک طوری این ربط را توضیح داد که ما در این جلسات اصلاً همین را داشتیم توضیح می‌دادیم که مسئله، مسئله‌ی رهبری است، اصلاً همین معنای ارتداد هم همین مسئله است، شما برگردید به اوایل سوره، در اوایل سوره وقتی که بحث «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳) آن‌جا بحث شد که امروز چرا «الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؟ چرا از دین شما این موقع ناامید شدند؟ آن چیزی که باعث ناامیدی و یأس دشمن است همیشه این مسئله مسئله‌ی رهبری است، مسئله اجرای آن قوانین است، آن موقعی است که قانون مجری پیدا می‌کند، مجری‌ای پیدا می‌کند که قانون را می‌شناسد و عدالت و مدیریت این اجرای قانون را هم دارد، معلوم است قبل از آن با توجه به وجود تمام قوانین، می‌دانید که تمام قوانین تکمیل شده بوده، در حدّ منحنقه و موقوذه و این‌ها نبوده که آن‌جا هم عرض شده. اگر برگردید نگاه بکنید قبل از نزول سوره مائده، تمام احکامی که قرار بوده به دست پیغمبر بیاید آمده بود، یک چندتا چیز دیگری فقط مانده بوده که بیاید که شاید اصلاً رمز این که یک چیزهایی

به این بی‌اهمیتی به لحاظ ظاهری می‌بینید که در اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی مائده، آیه‌ی ۳ آمده که آدم فکر می‌کند که یک چنین چیزهای خیلی بی‌اهمیت در قرآن مثلاً چه کار می‌کند؟! در روایاتش هم آدم به زحمت این احکام را پیدا می‌کند، این که حیوان‌های خفه شده، حیوان‌های کتک‌خورده، حیوان‌هایی که از کوه پرت می‌شوند، حیوان‌هایی که چه می‌شوند این‌ها همه حرام است، شاید اتفاقاً سرّ این که این آیه دارد وسط این مطلب می‌آید اشاره به این است (که حالا آن‌جا توضیح مفصل آن را دادیم، ولی خلاصه این‌که) این آیه بی‌ربط است به لحاظ محتوا، یعنی اصلاً نشان می‌دهد هیچ ربطی ندارد؛ یعنی اصلاً کسی نمی‌تواند به ذهنش خطور بکند که امروز کفار مأیوس شدند، دیگر نمی‌خواهد از آن‌ها بترسید، بلکه دیگر از من بترسید، این‌ها مربوط به این حیوان‌های شاخ‌خورده و این‌هاست، مثلاً برای این حیوان‌ها است که همه نگران بودند که بالاخره حکم این‌ها چه می‌شود! همه‌ی دشمنان اسلام نگران بودند که این حیوان‌هایی که از کوه پرت می‌شوند، حیوان‌هایی که به ضرب شاخ می‌میرند، حیوان‌هایی که کتک می‌خورند می‌میرند، وضعیت این‌ها چیست! بعد وضعیت آن‌ها که مشخص شد، دیگر همه مأیوس شدند از دین! ببینید اصلاً این لبخندی که روی لب‌های شما نشسته علامتی است بر بی‌ربطی؛ یعنی کسی فکر نمی‌کند دشمن مثلاً معطل یک چنین چیزهایی بوده.

یأس کفار از حاکمیت اسلام

شما می‌بینید این «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» این برای چیزهایی است که ارتباط به **حاکمیت اسلام** دارد، اگر می‌بینید در سوره‌ی بقره باز سر ماجرای تغییر قبله چنین حرف‌هایی وجود دارد، به دلیل این که این هم به این همین مطلب مرتبط است، یعنی سر ماجرای تغییر قبله این‌ها مدام یک شک‌های دوطرفه ایجاد می‌کردند، تغییر قبله این طرف انجام نشده بود، این‌ها هم می‌گفتند که چرا قبله‌ی شما این طرفی است؟ بعد که قبله آن طرفی شد، گفتند چرا قبله‌ی شما این طرفی شد؟ مگر قبله آن طرفی نبود! آن‌جا سر جای خودش گفتیم که شما باید با مقارنه‌ی این آیات با

همدیگر اتفاقاً عظمت کار تغییر قبله را ببینید، بعضی‌ها فکر می‌کنند آیات مربوط به تغییر قبله در سوره‌ی بقره از آیه‌ی ۱۴۲ است! فکر می‌کنند از ۱۴۲ بقره شروع می‌شود، که از اوّل جزء دو است، «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا» از آن‌جا بعضی‌ها فکر می‌کنند بحث تغییر قبله شروع می‌شود، شما نگاه بکنید در بقره که این همه به پروپای این یهودی‌ها پیچیده، یعنی بیش از ۱۰۰ آیه راجع به یهودی‌هاست، یعنی هر چه به مسلمان‌ها هم می‌خواهد بگوید، اوّل یکی می‌زند به گوش این‌ها می‌زند، بعداً به مسلمان‌ها می‌گوید، یعنی مدل سوره‌ی بقره را نگاه کنید، بیش از ۱۰۰ آیه راجع به بنی اسرائیل پشت سر هم آمده،

قانون خدا باعث یأس کفار نمی‌شود بلکه از مجری قانون می‌ترسند

آیات تغییر قبله شما اگر نگاه بکنید در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره از آیات از ۱۰۶ شروع می‌شود، «ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا اَوْ مِثْلَهَا» از آن‌جا این ترکیب شروع می‌شود که خلاصه ما اگر یک آیه‌ای را برداریم، یک آیه دیگر می‌آوریم و همین‌طوری وارد مسئله‌ی تغییر قبله، بعد از آن مسئله‌ی امامت، می‌بینید امامت ابراهیم را در وسط آیات تغییر قبله می‌آورد یعنی اول به عظمت کعبه اشاره می‌کند و بعد آن‌جا در میانه‌ی آیات به امامت حضرت ابراهیم و بعد می‌رود در خود اصل داستان تغییر قبله؛ یعنی **مبانی معرفتی تغییر قبله** را قرآن از آیه‌ی ۱۰۶ دارد می‌گوید. این‌ها را اگر با دقت بخوانید می‌بینید، معلوم می‌شود که چرا این آیه‌ی تغییر قبله، آیات مربوط به تغییر قبله که آن‌جا هم دارد: «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» آن‌جا هم دارد، می‌بینید چرا این آیه با این آیه مقارن است، عظمت بحث تغییر قبله را آدم درک می‌کند که تغییر قبله صرف این نبوده که مثلاً قبله‌ی این‌ها از یک طرف رفته یک طرف دیگری! یک امر کاملاً قراردادی، وگرنه این قدر لازم نبود مبانی معرفتی بیاید و این‌که در میانه‌های جریان یهود بحث امامت حضرت ابراهیم، شأن حضرت ابراهیم و این‌ها گفته بشود، که من این‌ها را دارم کد می‌دهم، دیگر خودتان دقت کنید

ولایت مرکز ثقل دین و موجب یأس کفار از دین

این که «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا» شما آن جا دیدید که این یوم **یوم ولایت** بود که ترس دشمنان از همین نوع از اجراء است، نه قانون! قانون ترس به بار نمی آورد، آن چیزی که وجود دارد این است که این قانون توسط یک علی می خواهد اجرا بشود، این آن موقع موجب وحشت است، این موجب یأس است. حالا اگر با این زمینه‌ی معرفتی کلاً که شما بدانید **مرکز یأس** کجاست و **مرکز ثقل دین** کجاست؟ یعنی این را حتی می توانید از آیات بو بکشید خارج از بحث روایات که می گوید «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»؛ هیچ چیزی در دین مثل ولایت نیست؛ چون که مرکز ثقل دین است. موقعی که ما بچه تر از حالا بودیم، مثلاً دبیرستانی بودیم، این کتاب ولایت فقیه امام را که برای ما می خواندند، خودمان که بلد نبودیم، آن موقع سواد که نداشتیم این ها را بخوانیم، آن را برای ما می خواندند که ولایت فقیه یک چیز بدیهی است، من مانده بودم که این چه حرفی است؛ یعنی چه که این بدیهی است؟! ولی یک خرده که آدم می آید مدام قرآن را می خواند، می بیند مگر می شود اصلاً این مرکز ثقل را یک مرتبه بکشند در دین؟ اصلاً مگر فرض دارد که یک چیزی که به عنوان مرکز ثقل است و مرکز آن چیزی است که یأس ایجاد می کند و مرکزی که تازه اطراف آن همه چیز چیده می شود، مگر می شود در یک زمانی یک دفعه این تویی قضیه را بکشند از داخل دین؟! یعنی مرکز ثقل آن را بکشند از داخلش، پس کاملاً معلوم است که این دین ناقص است، یعنی اگر کسی با آیات کار بکند، می فهمد، یک چنین دینی که حاکمیت را نمی خواهد را ایجاد بکند، دیگر این راست بشو نیست!

ببینید این تعبیری که راجع به امام زمان است و در روایات هم مدام دارند این است که «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا»، چرا «قَائِمُنَا» قیام کند، چرا قائم؟ چون که ما قاعد هستیم، او قائم است؛ یعنی بقیه همه قاعد هستند، نشسته اند، چون که حکومت دست آن ها نیست، در حالت قیام نیستند، در حالت قعود هستند، بعد در میان خودشان یکی را دارند که «قَائِمُنَا» است، که او در حقیقت ایستاده، و با

ایستادن او دین ایستاده، حتی اگر پتانسیل آن هم وجود نداشته باشد. یک موقع می‌گوییم آقا پتانسیل آن وجود دارد مثل زمان اهل بیت، پتانسیل آن وجود دارد، پس خاک بر آن سر مردم کنند! ولی یک زمانی می‌شود که اصلاً پتانسیل آن هم وجود ندارد، این دیگر قابل پذیرش نیست، اصلاً دین را ما نمی‌توانیم این‌طوری قبول کنیم، دینی که در مقابل کفار بخواهد عمل بکند و عنصر محوری خودش؛ یعنی عنصر ولایت را نداشته باشد.

(۵۵): «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

چرا این بحث را داریم می‌کنیم؟ برای این که معلوم بشود که وقتی که با این بحث شما پیش بیاید، وقتی که می‌آید در آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» کاملاً در فضای آن بحث هستید که نکند ارتداد ایجاد شود! رده ایجاد نشود! مبارزه با کفار باشد. آن جا یأس کفار به خاطر چه بود؟ به خاطر همین مسئله بود، ابتدای سوره اصلاً همین بود، آن موقع وقتی شما می‌آید در آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» آیه بیگانه به نظر نمی‌رسد، برخلاف آن که تلقی شده این آیه بیگانه است کلاً نسبت به فضاهای قبل خودش، این آیه بیگانه نیست، بلکه دارد همین مسئله را باز می‌کند که ولی شما این سه گروه هستند.

برگردیم به سوره مائده، بحث شأن نزول این آیه که مشخص است، شیعه و سنی متفق هستند در این که این یک فعلی بوده که امیرالمؤمنین نسبت به یک سائلی انجام داده. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»؛ ولی شما خداست، رسول است و مؤمنین، کدام مؤمن؟ یک مؤمن خاصی هم هست این، یعنی مؤمنین کلاً نیستند، یک مؤمن خاصی است که «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ کسانی که اقامه‌ی نماز می‌کنند و ایتاء زکات می‌کنند در حالتی که راکع هستند. اهل تسنن هم گفته‌اند که این حضرت علی است، شیعه هم که مشخصاً این حرکت را حرکت حضرت علی می‌داند. متأخران اشکالاتی وارد کردند که بگویند که به عنوان شأن نزول این امیرالمؤمنین نیست یا برخی از اشکالات آن به این وارد می‌شود که این تنها

امیرالمؤمنین نیست. این بحث یک سری اشکالات دست پایین دارد؛ مثل این که امیرالمؤمنین که می‌گویند آن انگشتی را داد که خراج شام بود، اصلاً یک چنین چیزی برای چه دست امیرالمؤمنین است؟ این‌ها یک سری خرافاتی است که در این داستان آمده، هیچ موقع امیرالمؤمنین خراج شام را دستش نمی‌کند؛ یعنی یک انگشتی این‌گونه باشد، امیرالمؤمنین یک انگشت این مدلی دستش نمی‌کند، امیرالمؤمنین کسی بود که در مدت حکومت خود این‌طور بود. بگذارید یک داستان بگویم، جالب است، این آقا ضیاء درّی در همین میدان منیریه ۴۰ سال پیش منبر می‌رفته، فقیه بوده، فیلسوف بوده، منبری هم بوده، منبر هم می‌رفته، یک جوانی قبل از منبر از ایشان می‌پرسد که منظور این شعر حافظ چیست که

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی او به جای آورد

می‌آید این را می‌پرسد، خوب معنی ظاهری این تقریباً واضح است، منظور حافظ از پیر مغان، علماء حقیقی هستند و این زاهد و شیخ هم به معنای علمای ظاهرین است، ایشان می‌گوید می‌روم بالای منبر جواب تو را می‌دهم، می‌رود این‌طوری می‌گوید: مرید پیر مغانم، این پیر مغان امیرالمؤمنین است که حافظ می‌گوید، مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ، شیخ حضرت آدم است، چرا که وعده تو کردی، تو قرار بود گندم نخوری، ولی او به جای آورد، او که قرار نبود گندم نخورد، ولی به مدت عمرش نان گندم نخورد! این احنف بن قیس می‌گوید که رفتم نزد معاویه، وقت نهار شدم، سفره‌ی رنگین معاویه را دیدم شروع کردم به گریه کردن، گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: هیچ، گفت: نه! چرا گریه می‌کنی؟ گیر داد که چرا گریه می‌کنی؟ گفتم که یاد سفره‌ی علی افتادم که حضرت یک لاک و مهری را باز کرد و یک نان جوی سفتی برداشت با زانو شکست و شروع کرد به خوردن، من به این اطرافیان گفتم: یک رحمی به این پیرمرد بکنید، آن موقع دیگر اواخر عمر شریف ایشان بود، یک رحمی به این بنده خدا بکنید که این‌طوری دارد غذا می‌خورد، یک روغنی، چیزی به این بمالید، حداقل آب بزنید به این نان‌هایی که او می‌خورد، گفتند که خودش لاک و

مهر می‌کند که کسی این کارها را نکند! این امیرالمؤمنین که این تعبیر را می‌کند، حالا تعبیر دیگری دارد که بعداً عرض خواهم کرد، این امیرالمؤمنین خراج شاه را بیاید بکند در دستش؟ یا این تعبیری مثل این اشکالات، این دست اشکالات که اشکالات سطح پایین این بحث است، که حضرت امیری که تیر از پای او بیرون می‌کشند، نمی‌فهمد، این چطور صدای یک سائلی را فهمیده؟ که مثلاً به او بدهد؟ این هم جواب دارد، این که در حالت رکوع این کار را انجام داده باشد جواب دارد، اولاً امیرالمؤمنین ممکن است دائماً در همین حالت نبوده، دوم این که وقتی که سائلی می‌آید، داریم «الْمُسْكِينِ رَسُولُ اللَّهِ»؛ مسکین وقتی می‌آید این پیک خداست، این پیک خداست، صدای پیک خدا را می‌شنود، صدای چیزهای دیگر را ممکن است نشنود، اگر این اشکال باشد بر پیغمبر هم وارد است، پیغمبر خیلی وقت‌ها یک بچه‌ای می‌آمد بغل ایشان، بغل نگه می‌داشتند، بعد می‌نشستند، انسان باید وظیفه‌ی خود را درست انجام بدهد، یعنی آدم باید وظیفه‌ی خود را انجام بدهد، آن کسی که در حقیقت غرق یک چیزی بشود و برود، او در واقع آدم گیجی محسوب می‌شود به جای آدم عارف! او غرق یک چیزی بشود که وظایف خود یا مثلاً چنان دلبستگی‌هایی به او را خودش پیدا کرده که مثلاً به او می‌گویند برو فلان‌جا، الان وظیفه این است که بروی فلان‌جا، هنوز یاد زیارت عاشورای خودش است که نخوانده، می‌گوید آخر زیارت عاشورایم را الان چه کار کنم؟! بگذار این را بخوانم، می‌گویند مادرت الان منتظر است، ولی چنان دلبسته به چیزهای خودش شده، الان دلبسته به خودش است، ضمن این که ایراد به خداست اصلاً این، یعنی آدم تعجب می‌کند، بعضی وقت‌ها طرف ایراد می‌گیرد، نمی‌داند به چه کسی دارد ایراد می‌گیرد! این ایراد به خداست، خدا دارد یک عده را می‌ستاید به این عنوان دیگر که «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» در حالت رکوع، دارد یک چنین آدم‌هایی را می‌ستاید، خوب تو داری ایراد به چه کسی می‌گیری الان؟ این ایراد به خداست که چرا یک چنین آدم‌هایی را دارد می‌ستاید! پس این می‌شود ایراد به خدا، این ایراد هم در این بحث مهم نیست.

یکی، دو ایراد است که این ایرادها یک خرده جدی‌تر به نظر می‌آید، ۱- یکی این ایراد است به آیه که این‌جا شما وقتی می‌خواهید بگویید این یعنی علی، شما باید با این اشکال مواجه بشوید که همه‌ی این‌ها جمع آمده، یعنی «وَالَّذِينَ» این جمع است، «أَمَّنُوا» جمع است، «الَّذِينَ» جمع است، «يُقِيمُونَ» جمع است، «يُؤْتُونَ» جمع است، «زَاكِعُونَ» هم جمع است، «هُمْ» هم جمع است، یعنی با هفت، هشت جمع شما چطور می‌خواهید با آن مفرد اثبات بکنید؟ یکی همین بحث جمع بودن این است که در حقیقت اشکال ایجاد می‌کند،

۲- یک اشکال دیگری که دارد این است که شما وقتی که می‌خواهید بگویید این قسمت یعنی علی (علیه السلام)، این ولیّ وقتی که استفاده شده؛ یعنی چیزی که الان هست، وقتی که می‌گویند ایشان این است، وقتی که بعداً قرار است بشود که نمی‌گویند این هست. ببینید شما ممکن است اگر یک کسی قبلاً یک چیزی باشد بگویند او آن است، مثلاً طرف قاضی بوده، بعداً دیگر قاضی نیست، به اعتبار این‌که قبلاً قاضی بوده بحث است که حالا می‌شود به او گفت الان قاضی یا نمی‌شود گفت قاضی؟ ولی کسی که قرار است بعداً قاضی بشود، دیگر به او نمی‌شود گفت قاضی، این را قطعاً نمی‌شود گفت و مجاز است گفتن این. در زمان نزول این آیه قطعاً امیرالمؤمنین ولیّ نیست، ولیّ خود پیغمبر است، به معنای سرپرست، پس آن موقع نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که این ولیّ به معنای سرپرست نیست، ولی به معنای دوست است، اشکال را متوجه شدید چه شد یا اشکال را تکرار کنم؟ اشکال را یک مرتبه‌ی دیگر در یک دقیقه تکرار می‌کنم، ببینید کسی که قرار است بعداً چیزی بشود، این‌ها اصطلاحات قلبه سلنبه دارد، کسانی که دنبال اصطلاحات قلبه سلنبه هستند، قلبه سلنبه‌ی آن را این‌طوری می‌گویند، این‌ها فقط برای مفاخره است، فکر نکنید جهت دیگری دارد، یک چیزهایی درمی‌آورند که فقط خودشان بفهمند! می‌گویند چیزی که هنوز به آن مبدأ اشتقاق متلبس نشده، می‌گویند هنوز متلبس به مبدأ نشده، آن‌جا استفاده، استفاده‌ی مجازی است، یعنی کسی که هنوز چیزی نشده، مثل یک دانشجوی سال اول

رشته‌ی پزشکی، به او بگویند آقای دکتر، این مجازی می‌شود به او گفت آقای دکتر، درست است؟ خوب به این تعبیر وقتی امیرالمؤمنین هنوز ولیّ نشده، گفتن ولیّ به امیرالمؤمنین، یک عبارت مجازی است به معنای سرپرست، و از آن جایی که حقیقت مقدّم است یا مجاز؟ حقیقت، پس باید این عبارت ولیّ حقیقت باشد، پس نتیجه‌ی آن می‌شود که ولیّ به معنای سرپرست نباید نباشد، چون اگر به معنای سرپرست باشد عبارت آن مجازی می‌شود، استعمال آن مجازی می‌شود، چون که هنوز ولیّ نشده.

۳- یک اشکال دیگر قرینه‌ای است که این آیه دارد با آیات ۵۱. علامه خوب طبیعتاً خودشان را از این اشکال با این بیان که آیات به هم ربط ندارد، خود را از این اشکال خلاص کردند، ولی کسی که بگوید ربط دارد آیه‌ی ۵۱ که «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» که آن جا هم بحث مودّت و همه‌ی این‌ها هم هست، می‌رسد به این جا «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» آن موقع این «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» یعنی ولیّ شما یعنی همین اولیایی که این بالا بوده، همین معنای اولیاء این است که این بالا بوده که مودّت و این‌ها است. خود علامه می‌گویند آیه‌ی ۵۱ این ولاء، این اولیاء، این ولیّ به معنای دوست و مودّت است، طبیعتاً چون که نمی‌خواهند این را این جا قبول بکنند می‌گویند که این آیات به هم ربط ندارد! این هم یک اشکال دیگری در این بحث است، این اشکال سوم را ما عملاً پاسخ دادیم، به دلیل این که آن نوع ورودی که کردیم در این آیات و آمدیم پایین، نشان دادیم که مسئله **مسئله‌ی رهبری** است، ولو این که این اولیاء بالا اولیاء به معنای مودّت باشد و نصرت باشد، حتّی اگر به این معنا باشد، در این جلسات داشتیم همین را اصرار می‌کردیم که تبیین بشود، که ولو این که این اولیاء به معنای مودّت باشد، این شاید همان رمزی است که بارها عرض شده، این همان گامی است (۴۵:۰۰) که بارها عرض شده که شما ببینید مسئله‌ی سرپرستی در خود آن چیزی که بخواهد سرپرستی یک نفر را واقعاً با دل و جان قبول کند از مودّت شروع می‌شود، یعنی رابطه‌ی محبّت و مودّت باید باشد،

پذیرش دین با تئوری «لا اکراه» تنها با مودت قابل اجراست

برای همین است که از آن اول، بحث با مودت شروع می‌شود «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» این مودت قطعاً دیگر به معنای سرپرستی نیست، ولی ریشه از همین جا می‌گیرد؛ یعنی شما باید از مودت یک چیزی شروع بکنید تا بیایید به نصرت برسد و بعد از آن به ولاء سرپرستی برسد و بعد از آن سرپرستی این‌ها را قبول بکند، چون که با دین نمی‌خواند، اصلاً دین، تئوری خود را می‌خواهد براساس «لَا إِكْرَاهَ» جلو ببرد، و وقتی این تئوری کلاً قرار است بر اساس «لَا إِكْرَاهَ» جلو برود، شما باید بتوانید مودت را درست بکنید و اگر نه صرف وجود قانون و مدام قانون در قانون، قانون در قانون این نشان داده که پیش‌برنده نیست. یک تحقیقی اتفاقاً کرده بودند که هر چقدر قوانین را بیشتر می‌کنند و روح این قوانین درست نمی‌شود، جرم می‌رود بالا! (۴۰: ۴۶) اگر آن فرهنگ زمینه درست نشود... شما الان ببینید مدام دوربین کار گذاشتند، الان یک شغل جدید ایجاد شده، الان در همین منطقه‌ی بازار، نمی‌دانم اطلاع دارید یا نه؟! یک سری موتوری هستند می‌چسبانند به پشت ماشین، تا یک فاصله‌ای شما را می‌برند، ۲۰۰۰ تومان می‌گیرند، کاملاً الان به عنوان یک شغل است، کاملاً یک شغل رسمی، فقط بیمه و این‌ها ندارد و گرنه یک شغل کاملاً تعریف شده‌ای است، حتی یک سری آدم این کار می‌کنند، خودش را می‌چسباند پشت ماشین، تا مسافتی راه می‌آید! این‌طوری نیست که شما هر چقدر قانون را بیشتر کنید جرم کمتر شود! یک تحقیقی کرده بودند در انگلیس دیده بودند که هر چقدر دوربین‌ها را دارند بالاتر می‌برند، جرائم دارد می‌رود بالا، خیلی تحقیق جالبی است و الان بابت هر دو نفر یک دوربین دارند! با این همه جرم، آن چیزی که آدم را کنترل می‌کند دوربین نیست، آن «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (علق: ۱۴) است، آن آدم را کنترل می‌کند، آن چیزی که مرد را بیرون از خانواده‌ی خودش کنترل می‌کند، چشم او را کنترل می‌کند آن دوربین‌ها نیستند، آن خدای شاهد حاضر و ناظر است که کنترل می‌کند، آن پلیس است که کنترل می‌کند، لذا اصلاً دأب دین این نیست، نه این‌که دأب دین این

نیست که قانون نگذارد، ولی به شدت رویکرد آن رویکرد مودت است؛ یعنی شما باید دوست داشته باشید این را، یعنی پیوند عاطفی برقرار کنید وگرنه با چوب بخواهد طرف را به اعمال این قوانین بیاورد، نه! این جزء دأب دین نیست، لذا کاملاً آن کار فرهنگی از مودت شروع می‌شود. این جا اگر **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»** دارد از آن بحث مودت و عدم مودت با نصاری و یهود و تمام این چیزهایی که شما کافی است این سوره‌های بقره و این‌ها را بخوانید، واقعاً مشیت آدم گره می‌شود در مقابل این‌ها، که این‌ها شما را دوست دارند کفار باشید **«حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»** (بقره: ۱۰۹)؛ این‌ها با شما این‌طوری می‌کنند، منابع شما را درمی‌آورند، یعنی هر چه فحش و بد و بی‌راه به این یهودی‌ها و نصاری که رابطه‌ی این‌ها حتی با هم و نژادپرستی این‌ها در حدّ این که می‌گوید: من خودم فقط بهشت می‌روم، شما اصلاً بهشت نمی‌روید، بعد خودشان هم همدیگر را قبول ندارند و این فضایی که شما در آیات قرآن به رسمیت شما این فضا را می‌بینید، آن موقع طرف فاصله می‌گیرد.

در این **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»** اشکال سوم که عملاً ریشه‌ی آن درآمده، فقط می‌ماند دو اشکال دیگر، یکی این که ولیّ به معنای کسی که بعداً ولی خواهد شد، آیا می‌شود یا نمی‌شود؟ این استعمال را ما در قرآن داریم، این استعمال درست است که ممکن است یک استعمال مجازی باشد، ولی دارند مسئله‌ی رهبری و ولایت او را توضیح می‌دهند، که بگویند آقا ولایت این‌طوری است، مگر الان ولایت خدا و رسول، هم خدا هم رسول است؟ این ولایت را وقتی می‌خواهند باز بکنند و توضیح بدهند، برای این که این قرآن تکلیف بعد از خودش را هم مشخص بکنند، می‌گویند ولیّ شما، این متفاهم است که ولیّ شما بعد از پیغمبر، این معلوم است که این را می‌خواهند بگویند، مثال آن را ما در قرآن داریم؛ شما از آیه‌ی ۱ سوره مبارکه مریم نگاه بکنید، **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **«كِهِيْعَص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيَّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»**؛ وقتی که زکریا خدا را با ندای خفی خواند، سر خدا داد نمی‌زند یک چیزی را بخواهد، با ندای خفی می‌خواهند آن را، یعنی طرف بگوید خدایا فلان‌طور بکن، نه! خیلی آرام و متواضعانه، این شعر حافظ است، یک شعر دارد حافظ،

خیلی این شعر را آدم دوست می‌دارد این شعر را که می‌خواند، یعنی از آن اوّل با قلدری با خدا صحبت می‌کند، بیت آخر همه را تدارک می‌کند، این شعر را حالا خودتان بخوانید، هم‌اش دارد غُر می‌زند؛ می‌گوید:

دیربست که دلدار پیامی نفرستاد	ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران	پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد
فریاد که آن ساغی شگرّلب سرمست	دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
چندان که زدم لاف مقامات و کرامات	هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

بعد مدام سر خدا غر می‌زند، آخر آن یک بیت می‌ماند، خیلی... می‌گوید

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد
گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد

از خدا دیگر چیز نمی‌کند که خدا کاری نکرد، حافظ به ادب باش، این که با ادب کسی با خدا صحبت کند،

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد
گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد

این ادب خیلی مهم است، در خواستن‌ها می‌بینید که سر آن ماجرای تغییر قبله عبارت قرآن گشوده است، که «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ» (بقره: ۱۴۴)؛ ما می‌دیدیم چطوری داشتی در آسمان چشم می‌انداختی «فَلَنُؤَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا»؛ ما تو را گرداندیم به سمت قبله‌ای که... یعنی حتی پیغمبر دست به دعا نمی‌برد که خدایا این قبله را تغییر بده ما بیچاره شدیم با این یهودی‌ها که مدام دارند ما را مسخره می‌کنند! این حالت آن خیلی عجیب است که «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»؛ می‌دیدیم چگونه چشم می‌انداختی منتظر بودی، این حالت خیلی حالت‌های عارفانه‌ای است «نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»؛ خیلی با خدا با آهستگی و خیلی... «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» ببینید دعا می‌کند، این‌ها هیچ موقع استبعاد نمی‌کنند که خدایا مگر می‌شود؟ بعضی‌ها این داستان عزیز را می‌خوانند، این طوری معنی می‌کنند،

یعنی وحشتناک است این طوری معنی کردن که حضرت عزیر بگوید: خدایا تو چطوری این را خردن من را دوباره زنده می کنی؟! مگر می شود این استخوان های پوسیده را ... بابا! این پیغمبر خداست که دارید راجع به او صحبت می کنید. هیچ موقع این ها این طوری صحبت نمی کنند، ببینید سر پیری از خدا می خواهد، بعد از آن هم می گوید این طوری است، بعد هم می گوید من پیر شدم، می گوید هیچ موقع هم من از دعای تو ناامید نبودم، «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» بعد می گوید: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» که «يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» ببینید «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» یک ولی، یک جانشینی، یک ولی به من بده، یک ولی که «يَرْثُنِي» خوب این معلوم است که این ولی، ولی جانشین است، یعنی ولی بعد از من قرار است بشود دیگر! این که می گویند «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ یعنی تا رسول است رسول، این ها متفاهم است از آیه، تا رسول است اطاعت از رسول است، وقتی رسول نیست، خوب اولی الامر هست، تا خودم هستم که خودم، که ولی عطا بکن که «يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» که این ارث ولایت را بگیرد، برای این می گوید ولی، وگرنه به فرزند که نمی گویند ولی! مشکل این ها هم مشکل بچه دار نشدن هم نبوده، مشکل این بوده که امام بعدی چه کسی است؟ این مهم بوده، اصلاً نگرانی خیلی وقت ها شیعه سر بعضی از ائمه که چه می شده، می گفتند این فرزند او چه کسی می شود مثلاً؟ نگرانی که سر امام حسن عسکری داشتند، سر امام رضا داشتند برای بحث امام جواد، سر امام حسن عسکری داشتند، بحث بچه نبوده، گرچه خوب است آدم دعا کند که بچه دار بشود مثلاً، ولی تصریح دارد می گوید «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» * يَرْثُنِي « این ارث ولایت را بگیرد، نگران این داستان هستند این ها که این طوری در حقیقت ضجه می زنند که خدایا یک بچه ای به ما بده که این ارث ولایت را بگیرد، که خدا به او می دهد.

(سؤال) چطور با قرینه شما ممکن است قبول بکنید که «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» یعنی این که

یک کسی که بعد از من ولی من بشود، پس این را هم می شود با قرینه قبول کرد.

سؤال: حقیقت و مجاز است، اگر مجاز بیانی داشته باشد، خوب مجاز است

جواب: می‌خواهیم ببینیم که این نوع از استعمال آیا الان قرینه دارد؟ قرینه‌های آن را بگویید در این جا، پس ببینید با قرینه هیچ مشکلی وجود ندارد، اگر مشکل مجاز بودن این را حل بکنیم، خوب این جا که آمده «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ» را گفته ببینید خود آیه را دقت بکنید، می‌گوید «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ» اولاً «إِنَّمَا» حرف حصر است. یک اشکالی می‌دانید این است که در این بحث فخر رازی خیلی میدان‌دار اشکالات است، و این آقای فخر رازی هم واقعاً آدم تیزی بوده در اشکال کردن و اشکال‌های فنی می‌کند. «إِنَّمَا» خوب حرف حصر است، مشخص است این که «إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» فقط نشان می‌دهد، فقط همین‌ها را نشان می‌دهد، فخر رازی گفته که نه! این «إِنَّمَا»، ما داریم «إِنَّمَا»‌های دیگری که آن‌ها حصر نیستند، ما «إِنَّمَا» در قرآن داریم که آن «إِنَّمَا» حصر نیست، مثلاً مثال زده خود او، گفته «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» (یونس: ۲۴)؛ مثل حیات دنیا فقط یک چنین چیزی است، گفته که این «إِنَّمَا» یک چنین چیزی نیست که مثل حیات دنیا فقط یک چنین چیزی باشد، ما مَثَل حیات دنیا را به چیزهای دیگر هم داریم، قرآن مثال زده، فقط به «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» مثال زده که! به این‌ها هم مثال زده، پس این «إِنَّمَا» لزومی ندارد حصر را برساند. آن جا به آقای فخر رازی باید گفت که آقا چطور به قول معروف می‌گویند که «بَأْتِكَ تَجْرٌ وَبَائِي لَا تَجْرُ»؛ این باء تو جر می‌دهد، باء من جر نمی‌دهد؟ یعنی باء تو علامت جر است، باء ما علامت جر نیست! این که چطور شما قائل به مجاز می‌شوید این‌جا، می‌گویید مجاز، یعنی «إِنَّمَا» که حقیقت در انحصار است، یعنی فقط، فقط همین، «إِنَّمَا» حقیقت در انحصار است، شما دارید یک چیز دیگر درمی‌آورید می‌گویید که آقا به قرینه‌ی دیگری می‌دانیم که «إِنَّمَا» معانی دیگری هم می‌دهد یک جاهای دیگر، خوب اگر قرار است حقیقت عمل بکنیم، بر اساس حقیقت «إِنَّمَا» یعنی فقط، بعد از آن خوب دقت بکنید آیه را، می‌گوید «وَلِيَّكُمْ اللَّهُ» الان

این خطاب آن به چه کسی است؟ خطاب آن به مؤمنین است، این خطابی که دارد به مؤمنین می‌کند، یک ولایت یک طرفه دارد درست می‌کند این‌جا،

ولایت‌های یکطرفه و دو طرفه

برای این‌که این معنی را یک مقداری با آن انس بگیریم، بیایید این سوره مبارکه توبه را نگاه کنید، آیه ۷۱؛ تعبیری که مؤمنین و مؤمنات با همدیگر، مؤمنین با همدیگر، رابطه‌ی این‌ها با همدیگر رابطه‌ی ولاء به معنای دوستی یا نصرت که ولاءهای دوطرفه است؛ چون که ولاء دوستی یعنی ولاء به معنای مودت و محبت، این‌ها ولاءهای دوطرفه است، این تعبیر به این سبک می‌آید که «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ مؤمنین و مؤمنات بعضی از آن‌ها اولیاء بعض دیگرند، این «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛ یعنی اولیاء همدیگر هستند، مودت دارند به همدیگر، به نصرت همدیگر می‌پردازند، این تعبیر برای ولاءهای دوطرفه است، ولی دارد خطاب می‌کند مؤمنین را و این‌جا نمی‌گوید «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بلکه چه می‌گوید؟ می‌گوید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» می‌گوید ولی شما یک چنین کسانی هستند. در این‌که ولیّ شما یک چنین کسانی هستند، این با تعبیر قرآنی ولایت‌های یک طرفه می‌رساند، اگر ولایت ولایت دوطرفه بود، مثل ولاء محبت و مودت و این‌ها بود، با این ترکیب باید می‌آمد در قرآن که «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» نه با این ترکیب «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» لذا این تعبیر که ولیّ شما به معنای سرپرست شما، این قرینه می‌شود برای این‌که بگوییم ولی به معنای سرپرست است و دارد یک استفاده‌ی مجازی می‌شود برای شخص امیرالمؤمنین اگر بخواهد در شخص امیرالمؤمنین استفاده بشود. دارد یک استفاده‌ی مجازی می‌شود، ولی با قرینه، یعنی اگر سرپرستی است، سرپرست، تا من هستم منم، بعد از من علی است، ولیّ علی است بعد از من، کدام قرینه؟ همین قرینه که یک ولایت یک سویه و یک طرفه را دارد بیان می‌کند.

سؤال: آیه‌ی ۵۱ هم خودش دلیل بر این است

جواب: بله دیگر، آن جا هم بحث مودت و محبت را بحث می کند. آن جا هم، یعنی بحث مودت و

نصرت و اعتماد و این ها، یعنی همان تعبیر است

سؤال: این آیه در امتداد آن آیهی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

جواب: برای همین این توضیح را بنده دادم از آیهی ۵۱ تا ۵۵، ببینید همین اشکالی که شما می گوید همین اشکالی است که علامه را واداشته که بگویند این آیات به هم ربط ندارد! به همین دلیل، که گفتند: چون آن جا ترکیب یک چنین ترکیبی است، این ولاء مودت و نصرت را دارد نشان می دهد، این جا چون این ترکیب نیست، پس این آیات به هم ارتباط ندارد! و اتفاقاً من می خواهم بگویم ارتباط دارد به همان دلیلی که تا حالا گفتم، که این بحث ولاء مودت و محبت کشیده می شود در بحث ارتداد، ریشهی ارتداد باید دربیاید که چیست و نقطهی ثقل بحث ارتداد باید دربیاید که چیست، آن موقع می بینید با شیب، ببینید لزومی ندارد ما آیهی ۵۱ را و آیهی ۵۵ را در یک سطح معنا کنیم، در حقیقت در یک شیب دارد معنا می شود، آن جا درست است که به این سبک گفته، منتها با یک شیب ملایمی وارد بحث رهبری دارد می شود. برای همین هم ترکیب آن را می بینید که یک مرتبه ترکیب متفاوت می شود، «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» ترکیبات آن این ها نیست، ضمن این که اصلاً مگر این آیه قرار است فقط امیرالمؤمنین را ثابت بکند؟ شما وقتی که دارید گروه هایی که ولی هستند را نام می برید، اصلاً خارج از زمان دارید می گوید ولی ها این ها هستند، اصلاً دیگر حتی استعمال مجازی نیست! شما ببینید تمام **نقطهی ثقل** بحث مجازیت در این حرف مربوط به یک عنصر می شود که آن **عنصر زمان** است، شما عنصر زمان را بردارید، کلاً دارید یک تقسیم سه گانه ای می کنید این جا، دارید می گوید در دین ولی ها این طوری تأمین شدند، با این قواعد، اصلاً وقتی شما دارید با این سبک گفت و گو حرف می زنید، کاری به زمان ندارید اصلاً این جا، نقطهی ثقل بحث مجازیت مسئله ای است به نام زمان که در زمانی آیه نازل شده است که امیرالمؤمنین در آن زمان ولی نیست، مگر این آیه قرار است فقط امیرالمؤمنین را ثابت بکند؟ اگر

قرار نیست فقط امیرالمؤمنین را ثابت بکند، پس این اصلاً **منسلخ از زمان** است، دارد قاعده می‌دهد، که ولی‌ها این‌ها هستند، کلاً کسانی که شما به عنوان ولی می‌توانید انتخاب کنید؛ یک، دو، سه، از این سه گروه هستند، یعنی سه گروهی که خدا جزء گروه در مقابلی نیست، ترکیب الله کنار رسول یک ترکیب کاملاً زُندی است در آیات قرآن که نشان دادن این است که این ولایت‌های بقیه بالعرض است، و اگر نه «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری: ۹) می‌دانید که «هُوَ» به عنوان ضمیر فصل که این وسط می‌آید، بین مبتدا و خبر می‌آید و خبر الف و لام می‌گیرد، حصر را نشان می‌دهد.^۲

تنها ولایتی که در امتداد ولایت خدا باشد، ولایت دینی است

این‌جا را ببینید وقتی که شما آیه را منسلخ بکنید از زمان، یعنی زمان را از روی آن بکنید، این‌جا «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» خدا فقط ولی است، ولایت هر کس دیگری این وسط تبیین بشود، ولایت او بالعرض است، این الله را می‌گذارند آن سر سلسله، برای این‌که نشان داده بشود که ولایت رسول الله هم ولایت بالعرض است، یعنی چه؟ یعنی **امتداد ولایت خداست**، ولایت امام چیست؟ ولایت در حقیقت امتداد ولایت خداست، ولایت فقیه آن هم چیست؟ اگر ولایت فقیه اثبات بشود، آن هم امتداد ولایت خداست.

اگر چیزی را پیدا کردید از معنای ولایت چیزی بحث شد که از این دایره زد بیرون، یعنی از دایره‌ی ولایت خدا زد بیرون، از این زد بیرون، قطعاً **ولایت دینی** نیست، لذا دو گروه را می‌خواهند بگویند این دو گروه، دو طیف می‌شوند ولیّ شما، این دیگر اصلاً مثل بیان یک قاعده‌ی کلی است، قاعده که دیگر زمان ندارد، قاعده گفتن که زمان نمی‌خواهد برای گفتن یک قاعده، قاعده‌ها منسلخ از زمان است، مثل این‌که من بگویم هر نتیجه‌ای دو مقدمه می‌خواهد، این یک قاعده است، قاعده که زمان ندارد! لذا گیر زمان آن هم می‌توان نیفتاد.

سؤال: قاعده نمی‌گوید این‌جا!

جواب: این‌جا چه دارد می‌گوید؟

- «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» قاعده‌ی کسی است که مثلاً ولی بشود،

مگر بقیه‌ی امام‌ها این کار را کردند؟ امام خمینی مثلاً این کار را کرد؟

جواب: خوب آن را باید ببینیم، بقیه‌ی امام‌ها، همین بحث امام‌ها، چرا امام‌ها دارند به این آیه استناد می‌کنند؟ چرا ائمه‌ی ما در روایات خودشان را به این آیه مستند می‌کنند؟ می‌گویند که به دلیل «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، ما هم ولی هستیم، این نکته‌ی ثقل داستان همین است، ببینید مسئله از لحاظ شأن نزولی باید فقط اشکالات آن را جواب بدهیم، چون آن‌ها هم آن را قبول دارند، فقط می‌گویند که اگر «علی» مفرداً باشد حتی در روایات خود اهل تسنن یک چیز جالبی دارند، دارد که ابوبکر بارها این کار را کرد، بعد از نزول آیه، در زمان خود پیغمبر، بعد از نزول آیه ابوبکر بارها این کار را کرده و خود او می‌گوید که آیه نازل نشد، من کردم ولی آیه نازل نشد! آدم پررو همین است، یعنی وقتی کسی شأن و جلالت خودش را نمی‌داند همین است، فکر می‌کند مثلاً برای هر کسی این آیه نازل می‌شود! یعنی خودش را چطور می‌داند که وقتی این کار را می‌کرده مصداق آیه نمی‌دیده؟ با این که باید این طوری می‌گفته، می‌گفته من هم کردم، خوب من هم هستم، ولی آیه یک طوری است که خودش این کار را می‌کند و خودش را مصداق آیه نمی‌داند

(سؤال) ولی از این طرف ائمه خودشان را جزء این قاعده می‌دانند، برای همین است که یک موقع است بحث شأن نزولی می‌کنیم در این آیه، ما اشکالات آن را فقط باید جواب بدهیم، بگوییم آقا اشکال جمع دارد این جا، جمع که اشکالی ندارد، می‌دانید الان می‌خواستیم اشکال جمع را هم جواب بدهیم که به آن اشکال شده است.

- می‌توانید جواب بدهید تمام اولیاء را دربرمی‌گیرد.

- بله دیگر همین، الان اشکال جمع را جواب بدهم، ببینید جمعی که روی امیرالمؤمنین اگر باشد اشکال جمع چه می‌شود؟ استعمال جمع در مفرد مجازی است، ولی استعمال جمع در فرد

مجاز نیست، یعنی چه؟ استعمال جمع در مفرد مجاز است، ولی استعمال جمع در فرد مجاز نیست؛ یعنی این که اگر شما یک چیزی داشته باشید جمع باشد، ولی یک مصداق داشته باشد، در فرض این که مصداق منحصر آن امیرالمؤمنین است، حتی در فرض این که مصداق منحصر این امیرالمؤمنین است، الان شما به شهادت روایات شیعه و سنی در آیه‌ی مباحثه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (آل عمران: ۶۱) به شهادت خود اهل تسنن این «نِسَاءَنَا» یک مصداق بیشتر نداشته، ولی جمع هم آمده، این اشکال اشکالی به وجود نمی‌آورد، جمع اگر وجود داشته باشد، حتی اگر یک جمعی یک مصداق داشته باشد، این جمع ایرادی به وجود نمی‌آورد، لذا چطوری در «نِسَاءَنَا» این طوری بحث می‌کردیم، می‌گفتند این «نِسَاءَنَا» در شأن نزول خودش فقط حضرت صدیق‌های طاهره است، ایرادی هم به وجود نمی‌آورد آن جا، چرا آن جا ایراد به وجود نمی‌آورد؟ «بَأْتِكَ تَجْرٌ وَبَائِي لَا تَجْرُ» به خاطر این که اصلاً اشکالی وجود ندارد، شما یک مسئله‌ی جمع داشته باشید که یک مصداق داشته باشد. اگر اصلاً مصداق نداشته باشد، خوب این سرگستگی است، البته اشکال ندارد کلیات مصداق نداشته باشد، مثلاً من بگویم یک دریا طلا یا یک کوه طلا، کوه طلا مصداق ندارد، اشکالی هم ندارد گفتن آن، منتها خوب وقتی ما را به سراغ یک ولایتی دارند سوق می‌دهند، باید مصداق داشته باشد این دیگر! مصداق آن هم فرض بکنید منحصرأً یک نفر باشد، این هیچ اشکالی به وجود نمی‌آورد، در آن جا هم به وجود نیآورده، یک بحث دیگری وجود دارد و آن این که شاید ظرفیت جدیدی از این آیه تولید بشود، نمی‌گویم این نیست، فقط این هست که، ظرفیت‌های جدیدی هم ممکن است از این آیه بشود استفاده کرد، من یک کد می‌دهم، حالا دیگر می‌گذاریم برای جلسه‌ی بعد و آن این که شما فرض که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» اصلاً یک چیزی را بررسی می‌کنیم که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» در آیه، اصلاً کاری هم به این شأن نزول نداریم، ببینید پس اشکال‌ها این شد که در این اشکال مجازیت اتفاق می‌افتد یا مجازیت است واقعاً، با قرینه معلوم است یا اصلاً مجازیتی در کار نیست، بحث جمع بودن است،

جمع بودن هم مشکلی نیست، جمع است ولی یک در حقیقت یک فرد دارد، یک مصداق دارد، جمع یک مصداق داشته باشد ایرادی ندارد، ولی فرض بکنید این آیه همین طوری هم هست به تمامه، یک ظرفیت دیگری از آیه ممکن است رخ بشود و آن این که اصلاً شما فرض که این با قرینه‌ی آیه‌ی ۵۱ می‌خواهد ولاءهای مودت و محبت و نصرت و این ولاءها را بگوید، که بگوید آقا این اولیاء شما این‌ها نیستند، ولی شما این‌ها هستند، دارد همان چیزی که آن جا نفی می‌کند، این جا اثبات می‌کند، دارد یک چیزی را نفی می‌کند، می‌گوید آقا من گفتم به آن‌ها اعتماد نکنید، این کارها را نکنید، نصرت نکنید، بیایید در این فضا نصرت بکنید، چه کسانی را؟ نصرت و مودت کسانی که خدا و رسول و یک سری خاصی از مؤمنین هستند، که نکته‌ای را حالا این جا دقت بکنید و بحث این نیست، این نکته را یادم رفت بگویم، ببینید اگر این ولاء و مودت و نصرت باشد که در حقیقت به گروه خاصی از مؤمنین اختصاص ندارد، این باید مربوط به همه‌ی مؤمنین باشد یک چنین چیزی، چون که آن چیزی که ولاء نصرت است، ما نداریم یک سری مؤمن خاص را شما نصرت بکنید، یا یک سری مؤمن خاص را شما مودت بکنید، کلاً باید بین مؤمنین و مؤمنات «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» این‌ها چنین رابطه‌ای بین آن‌ها هست، پس این جا باز دوباره بحث این می‌شود که این ولاء یک ولاء خاص یک طرفه است و مربوط به یک سری مؤمن خاصی است.

- «الَّذِينَ آمَنُوا» است،

- درست است.

- خوب آن وسط بالای آن آیه‌ی ۵۳ هم داریم «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا» با «الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ

مِنْكُمْ» که مرتد هستند، ولاء با آن‌ها اشکال ندارد؟ همان آیه‌ی ۵۴ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ

مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» یعنی می‌تواند «الَّذِينَ آمَنُوا» «يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» باشد، یعنی یک سری

می‌توانند ارتداد از ولایت داشته باشند، ولی با این‌ها که دیگر نباید محبت و نصرت داشته باشیم.

جواب: اشکال ایشان معلوم است؟ اشکال خوبی است، می‌گویند که این «آمَنُوا» این‌جا چون که یک مؤمنین خاصی را دارد می‌گوید، این همان مؤمنین خاصی هستند که ولاء مُجَاز است با آن‌ها داشته باشیم، بعضی از مؤمنینی هستند که با آن‌ها نمی‌توانید ولاء داشته باشید، بعضی از مؤمنین هستند که با آن‌ها نمی‌شود ولاء داشت،

(جواب یکی از حضار به سؤال قبل): ممیزه‌ی آن‌ها «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» که نیست، اگر می‌خواست آن را بگویند، آن مؤمنینی که می‌شود با آن‌ها ولاء داشت، آن کسانی نیستند که الزاماً فقط «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، باید آن بحث «يُجَاهِدُونَ» را می‌گفت.

جواب: این هم جواب آن! این درست است. معلوم است که این صرف ولاء محبت نباید باشد، چون که با این ویژگی نباید می‌آمد. اگر هم حرف فخر رازی درست باشد که درست نیست، ولی فرضاً که درست باشد، این آیه اگر قرار است ولاء مودت را هم اثبات بکند، باز دوباره می‌آید در قالب مودت قرار می‌گیرد، در قالب نصرت قرار می‌گیرد و منتهی می‌شود طبق همان قاعده‌ای که گفتیم، ولاء مودت و نصرت می‌کشد به ولاء سرپرستی، این ظرفیتی جدیدی از آیه است. این دیگر می‌شود به عنوان یک ظرفیت جدید قلمداد کرد، فقط این بحث می‌ماند که ائمه و اولیاء شیعه چطور می‌توانند این آیه شدند؟

(سؤال) باید آیه را تطبیق کنید، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» این باید تطبیق بشود و طرح‌هایی هم برای آن وجود دارد، که حالا ببینیم چه طرحی می‌ریزد،

سؤال: این «وَهُمْ رَاكِعُونَ» حالا از لحاظ عربی می‌گوییم، این انحصار به این معنی دارد که فقط کسانی که در حال رکوع زکات می‌دهند؟

جواب: نه! آن جمله حالیه است، این تکه «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» این یک تکه است. یک چیز دیگری هم که سؤال بگذارید در ذهن‌تان باز دوباره بررسی می‌کنیم، ببینید همه‌ی فعل‌ها مضارع است، فعل مضارع یک مقداری دلالت می‌کند بر حالت استمرار؛ یعنی چیزی است که

مستمرأً ظاهراً یک چنین اتفاقاتی می‌افتد، این «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» این که یک چنین کاری انجام شد، تمام شد، این‌ها اصلاً با همین فعل‌های مضارع و ماضی آیه آمده که پیغمبر را یهودی‌ها کشتند، دارد: «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (بقره: ۸۷) خطاب به یهود است، «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ»؛ یعنی گروه‌هایی از این پیامبران را شما تکذیب می‌کردید «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» شما می‌کشید، به یهودی‌های زمان پیغمبر می‌گوید. از «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» معلوم است که کشتن پیغمبر زیر سر این یهودی‌ها بوده و اگر نه دقیقاً می‌بینید از یک فعل ماضی می‌گذارد روی یک فعل مضارع «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» حالا این را هم باید یک طرحی برای این «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» باز دوباره یک فکری کرد!

صلوات!

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الاسلام.

۲. من این‌جا یک پُرانتز باز کنم، یک دقیقه یک چیزی بگویم، آقا عربی یاد بگیرید در یک حدی، می‌دانید چرا؟ چون که شما یا باید بنشینید ضرب اعداد در هم همه را حفظ کنید یا جدول ضرب یاد بگیرید و ضرب کردن یاد بگیرید، ضرب اعداد در هم را که نمی‌شود حفظ کرد، مجبورید ضرب کردن را یاد بگیرید، ببینید این زبان دین است، چاره‌ای نیست که باید به این زبان آشنا شد، الان آدم می‌بیند حتی در ترجمه‌ها هست، «فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ» یکی ترجمه می‌کند که کم کسی ایمان می‌آورد، خوب این را که می‌گویند «فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»، «قَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ» با «فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» فرق دارد، «قَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ» این نایب مفعول مطلق است، یعنی «يُؤْمِنُونَ إِيْمَانًا قَلِيلًا» یعنی کمی ایمان می‌آورد، بعد می‌بینید آیه یک مرتبه باز می‌شود! که این به واسطه‌ی کمی ایمان آوردن است که این‌طوری است، نه تعداد کمی آدم ایمان می‌آورند، در این آیه منظور این نیست، در این آیه منظور این است، بعد شما این مقدار را که بلد باشید از عربی، یعنی کسانی که واقعاً می‌توانید عربی وقت بگذارید، یک وقتی بگذارید، مدتی وقت بگذارید عربی یاد بگیرید، این ترکیب‌ها را یاد بگیرید، این‌ها را یاد بگیرید آن موقع خیلی قضیه متفاوت خواهد شد، واقعاً متفاوت خواهد شد در فهم آدم از آیات قرآن، به هر جهت این را به عنوان یک پُرانتز کوچک، نمی‌دانم یک برنامه‌ای برای خودتان بگذارید که عربی یاد بگیرید تا یک حدی.